۸

چیچست و خنجست



کتایون مزداپور

برخی از باورها و پنداشته‌های باستانی پیوندی دورتر و پنهانتر با واقعیتهای جهان طبیعی و واقعی دارند و بویژه آنها را باید برساخته و آفریدهٔ ضمیر آدمی در فرهنگی خاص و در فرایند تاریخ اجتماعی-فرهنگیِ تفکّر آن جامعه دانست. برخلاف واژه‌هایی چون سنگ و کوه و خورشید، که مصداق آنها در جهان واقعی و خارجی موجود و ملموس است، این گونه مفاهیم ما بازای خارجی و واقعی عینی و ساده ندارند و موجودیت آنها به نظامی از تصوّرات ذهنی و پیچیده باز می گردد و آنها را باید دارای واقعیت فرهنگی-اساطیری دانست که در درون پیکره‌های زبانی جای می گیرند و نمود می یابند. چون وابستگی معانی چنین واژه‌هایی با طبیعت و جهان خارجی سرراست و ساده نیست، پس از نابودی نظامِ پنداشته‌هایی که سازندهٔ آنهایند، مبهم می مانند و لفظ را که تنها ما بازای خارجی و واقعی برای آنهاست رها می کنند و تهی می گذارند.

بر همین مبناست که تصوّرات ما دربارهٔ آنها احتمال دارد زیر نفوذ و تأثیر دانسته‌ها و پیشداوریهای ذهنی قرار گیرد و براساس باورها و پنداشته‌هایی که متعلّق به جامعه خود ماست، تعبیری جدید و نوپرداخته از آنها اتخاذ کنیم و به دست دهیم و تصوّری دیگرگون و تازه از آنها بسازیم. این فرآیند جریان طبیعی تطوّر اسطوره است و خطوط کلی و اجتماعی تعابیر و گونه‌های فردی کسان از آنها، با گذشت نسلها تغییر می کند و پنداشتهٔ اساطیری را گاه گستردگی می دهد و گاه می شکند و خرد و محو می سازد و با حذف و ادغام آن در مفهومی دیگر، آن را به نابودی و فراموشی می کشاند.

نمونه‌ای از این دیگرگونی را احتمالاً باید در مورد نام دریای اساطیری چیچست جستجو کرد که خنجست را صورت تحریف شدهٔ آن دانسته‌اند: در ذیلِ واژهٔ چیچست در فرهنگ فارسی[1] می آید: «نام دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) در قدیم. توضیح: این نام به‌صورت خنجست تحریف شده». بدین ترتیب، هم واژهٔ خنجست در این فرهنگ به‌عنوان نام خاص وجودندارد و هم آنکه در شاهنامه[2] چاپ مسکو خنجست به‌صورت چیچست تصحیح شده است.

این استدلال از آنجا مایه می گیرد که آگاهی و اطلاع ما دربارهٔ دریای چیچست و خنجست ناچیز است و اساطیر بازمانده ما را به دریای خنجست نمی رساند. چون واژه خنجست بن و ریشهٔ شناخته ندارد و امکان جابجایی نقطه‌ها در خط فارسی هست، تمایز لغزان و کهنهٔ این دو به‌آسانی می تواند از میان برود و خنثی شود. نکتهٔ اصلی و تعیین کننده آن است که هرگاه چیچست و خنجست تمایز و تفاوت خود را از دست بدهند و ادغام شوند، به جایی برنمی خورد و تقریباً هیچ زیانی به بار نمی آید و نیزشیئی واقعی در جهان طبیعی و خارجی یا روابط میان اشیاء وجود اختلاف آنها را پشتیبانی نمی کند. به بیان دیگر، تمایز آن‌دو، نقش و ارزش شایان توجهی ندارد.

نام دریاچهٔ اساطیری چیچست در اوستا به صورت čaēčas ta- می آید و در آبان یشت، بندهای ۴۹ـ۵۰، در واسپ یشت، بندهای ۱۷ـ۱۸ و ۲۱ـ۲۲، و در ارت یشت‌بندهای ۳۸ و ۴۲ از آن یاد می شود[3]. کیخسرو، پادشاه داستانی کیانی، در برابر آن نیایش می کند و فدیه می دهد و آیَفْتْ و مراد می خواهد که ایزدان او را یاری

دهند تا به کین پدرش، سیاوش، افراسیاب نیای خود را در همان‌جا بکشد. هوم، که تجسم ایزدی گیاه مقدّس هند و ایرانی است، نیز با نیایش و قربانی کردن، باز به آرزو می طلبد که بتواند افراسیاب گناهکار تورانی را به زنجیر کشد و به زنجیر بسته بکشاند و بسته براند و دربند به نزد کیخسرو برد تا کیخسرو او را روبروی دریاچهٔ چیچست ژرف و پهناور بکشد.

به‌ویژه از روی نوشته‌های پهلوی و نیز فارسی می‌دانیم که در کنار چیچست آتشکدهٔ آذرگشسب، یکی از سه‌آتش معروف آن روزگار، جای دارد و این آتش را کیخسرو بر جای بتکده‌ای نشانده است که بر ساحل چیچست بوده و خود آن را بر افکنده است. وی «فروزندهٔ فرخ آذرگشسب» است و کندن بتکدهٔ چیچست، که شاهنامه آن را «دژ بهمن» و جایگاه جادوان و پرخاش اهریمن می‌خواند[۴]، در پدیدآمدن رستاخیز و آرایشِ «تن پسین» و باز آراستگی آفریدگان هرمزد در پایان زمان نقش دارد[۵]. باز می بینیم که دریاچهٔ چیچست و کیخسرو را همراه با آذرگشسب و آتشان درود می فرستند[۶]. نیز این آتشکده و دریاچه در آذربایجان هستند و از یکدیگر چهارفرسنگ فاصله دارند[۷]. بدین ترتیب چیچست ژرف، که دارندهٔ آب پهناور یا آب نمکین ـ بنابر دو نظر متفاوت دربارهٔ معنای صفت آن ـ است، با نام کیخسرو، شهریار زنده و متحّدکنندهٔ کشورها، و دو هنر اساطیری وی، یعنی نشاندن آذرگشسب و کشتن افراسیاب در پیوند است:

در شاهنامه، که مفّصلترین داستان کیخسرو را دربر دارد، در پایان آخرین نبردش با افراسیاب، وی و کیکاوس، نیای دیگرش را در همین آتشکده در نیایش می بینیم که از یزدان برای یافتن افراسیاب گناهکار و گریزنده یاری می جویند. شاه تورانی، همچنان که تهدید کرده بود، در پی شکست و گریز خود پنهان و ناپدید گشت:

مپندار کاین نیز نابودَ نیست	نباید کسی کو نیز سودَ نیست
نبیرهٔ سر خسروان زادشم	ز پشت فریدون وز تخم جم
مرا دانش ایزدی هست و فر	همان یاورم ایزد دادگر
چو تنگ اندر آید بد روزگار	نخواهد دلم پند آموزگار

بـه‌فرمـان یـزدان بهنگـام خـواب   شـوم چـون سـتـاره بـر آفتـاب
بـه دریـای کیمـاك بـر بگـذرم   سپـارم تـرا لشکـر و کشـورم
مـرا گنـگ دژ بـاشـد آرامگـاه   نبینـد مـرا نیـز شـاه و سپـاه[8]

وی که در آغاز نبرد در کندز یا بیکند جای دارد[9]، از آنجا سپاه را به حرکت درمی آورد[10]. پس از شکست از ایران به بهشت گنگ می رود و در آن حصار بهشتی پناه می گیرد[11]، و باز به گنگ دژ، در دریاهای شگفت می گریزد[12] و کیخسرو با سپاه پیوسته در تعقیب اوست. گریز افراسیاب، چنانکه روش داستانسرایی فردوسی است، نظم و آهنگی داستانی دارد: از فراخی و اقبال و نعمت مرتباً دور می شود و تعداد همراهان او به‌تدریج می کاهد و در آخرین گریز از گنگ دژ، تنها و بیخبر از یاران، در شب تاریك فرار می کند[13] و گم می شود و در هنگ افراسیاب جای می گزینند:

از آن پس چنان بد که افراسیـاب   همی بود هرجای بی خورد و خواب
نه ایمن به‌جـان و نه تن سـودمند   هـراسـان همیشـه ز بیم گـزنـد
همی از جهـان جـایگـاهی بجست   که باشد به جان ایمن و تن درست
به نـزدیـك بـردع یکی غـار بـود   سـر کـوه غـار از جهـان نـابسـود
نـدیـد از بـرش جـای پـرواز بـاز   نـه زیـرش پی شیـر و راه گـراز
خورش برد و ز بیم جان جای ساخت   به غار اندرون جای بالای ساخت
زهـر شهـر دور و بـه‌نـزدیـك آب   کـه خـوانی ورا هنـگ افـراسیـاب
همی بود چندی بـه هنگ انـدرون   ز کرده پشیمان و دل پر ز خون...[14]

به نظر می رسد که این غار صورت تازه و داستانی شده از هنگ افراسیاب است که احتمالاً شرحی از آن در اثوگمدئچا وجود دارد:

«نه، نه (آن) که در نهانی فروخزد، که (در) زیر زمین نهان شود، چون افراسیاب تور که (در) زیر زمین خانهٔ آهنین- ساخت کرد، به بالای هزار مرد، با صد ستون. اندر آن خانه، به کردار ستاره و ماه و خورشید، (روشنان) آراست که روشنی کنند. اندر آن خانه به کام (و) آرزوی خویش چه نیکترین زندگانی را زیست. اگر که چندان نیروی

جادوساری داشت، از استویداد (= دیو مرگ) رستن نتوانست.»[۱۵]

چهرهٔ اساطیری افراسیاب در این خانه پدیدارتر و بیشتر درخورِ نبرد و هماوردی با ایزد هوم است که وصف درگیری آنان دریسن ۱۱، بند ۷ می آید:

تیز (و به تندی) چون آن گوشت را فراز بُرَد (ذبح کند) [یعنی گوسفند را بکشد] برای هوم دلیر سور را (بساز) [یعنی درون (و فدیهٔ) هوم را پدید آور] تا مبادا ترا هوم ببندد، چنانکه بست افراسیاب تور گناهکار را در میان یك‌سوم این زمین که پیرامون آن خُماهن (است) [که آسمان (باشد)]. [این (تفسیر) را ماه و نداد گفت. داد هرمزد گفت] که پیرامون (آن خانه) محصور باشد [یعنی که حصار پیرامون آن ساخته باشد][۱۶]

واژه‌ای که در پرنوشت[۱۷] این بند به «محصور» ترجمه شد، [illegible] و برگردان pairiš. xvaxtəm اوستایی و همسنگ با -pairišvakta سنسکریت است. جزء دوم واژه از ریشهٔ svanj به معنای «گرداگرد چیزی را بستن، محصور کردن، پیوستن» است. هیربد بهمن‌جی نوشیروانجی دهابهار [illegible] را xanǰist می خواند و آن را اسم مفعول از مصدر xanǰistan، به معنای «احاطه کردن، محصور کردن، حلقه زدن، محاصره کردن» می گوید[۱۸]. وی قول مفسّر اول، ماه و نداد، را معطوف به پنداشتهٔ محصور بودن زمین در میان آسمان که «از خُماهن که هست گوهر الماس نر[۱۹]» می شمارد و قول مفّسر دوم، دادهرمزد، را راجع به خانه آهنین افراسیاب می داند.

تفسیر دادهرمزد با محصور بودن خانهٔ آهنین افراسیاب در ژرفترین جای زمین، یعنی در سومین طبقه و لایه از طبقات سه‌گانهٔ زمین هماهنگ است[۲۰]. چنین جایی که افراسیاب آن را به جادویی ساخته است، پناهگاه و پنهانگاه اوست و هنگ افراسیاب است [illegible] (= pērāmōn xanǰist ēstēd)، یعنی پیرامون آن خنجست و محصور باشد.

صفت «خنجست» احتمالاً نه تنها بر خانهٔ آهنین افراسیاب، بلکه بر آبی که تعبیه کرده بود هم اطلاق شده است. در شاهنامه، افراسیاب پس از آنکه در غار خود به کمَند هوم افتاد و به‌سختی بسته شد، باز از چنگ او می گریزد و به آب خنجست

می جهد و در آن نهان می ماند[۲۱] . آیا همچنانکه خانهٔ صدستون و آهنین افراسیاب ، با ماه و خورشید جادویی به غاری بدل گشته است، نقش ایزدهوم هم دگرگونگی نیافته است؟ می دانیم که سطح زیرین زمین را همه‌جا آب فراگرفته است[۲۲] . آیا افراسیاب می توانسته در آن آبِ «خنجستِ» زیرزمینی خانه بسازد، و یا آب زیرزمین را هم به صورت «خنجست» درآورد و در آن بماند؟ اگر چنین باشد، این قول بندهش هم به همین تردستی و جادوگری افراسیاب باز می گردد: «کس از مردمان میرنده از او (= زمان) رهایی نیابد. نه اگر به بالا پرواز کند، نه اگر به نگونی چاهی کَنَد و در نشیند و نه اگر زیر چشمهٔ آبهای سرد فرو گردد[۲۳] » .

هرگاه افراسیاب در چنین جایی پناه گزیده باشد، جز هوم، که خود چکیده و افشره و شیرهٔ گیاه است، و با آبهای جهان و بارش باران پیوند دارد[۲۴] ، کسی نمی توانسته است به هنگ افراسیاب دست یابد، زیرا هوم از راه آبهای پنهانی زمین به آن راه می برده و قادر بوده است که از این راه نقبی بزند و افراسیاب گناهکار را از خانهٔ خنجست به آبِ خنجست بکشاند و به دم تیغ بسپارد. در این صورت اسطورهٔ اسارت و گریز دوبارهٔ افراسیاب با آنچه ما از آن می دانیم تفاوت بسیار داشته است و ابهامی را که در معنای واژهٔ «وَر» هست باید گواه دیگری بر این اختلاف گرفت: دریای فراخکرد یکهزار وَر دارد[۲۵] ؛ آیا معنای معمول دریاچه برای «ور» درست است؟

قول تاریخ بلعمی دربارهٔ این ماجرا چنین است:

> کیخسرو از پس او شهر بشهر به‌طلب او همی شد و هیچ جای نیارامید و افراسیاب از حدّ ترکستان به حدّ روم شد و او همچنان بر اثر او همیشه و هیچ جای نیارامید تا افراسیاب تنها بماند و به مرغزاری اندر شد، کس به‌طلب او از پس او اندر شد و او به حوضی اندر رفت و خود را پنهان کرد. پس او را بیافتند و پیش کیخسرو آوردند و او را بند کرد. . . پس بفرمود تا بکشتندش. [۲۶]

در این روایت نام هوم حذف شده است، اما صاحب مجمل التواریخ و القصص از او یاد می کند: «و کیخسرو بسیار جهان گردید و از وی اثر نیافت، تا پس

از روزگاری هوم زاهد(؟) اندر غاری بگرفتش بر حدود جیس و ارّان، و از دست او در آب جست بگرفتش و خسرو همانجا بکشتش». [۲۷] قول ثعالبی از آب نهانگاه افراسیاب به شاهنامه فردوسی نزدیکتر است و شاید راز معما را در آن بتوان یافت: «افراسیاب با اِعمال بقایای قوّهٔ سحر خود از چنگ هوم فرار کرده در برکه‌ای که از آب دریا تشکیل شده بود خود را مخفی ساخت» [۲۸]. هوم، در شاهنامه، با کمند در گرد دریای خنجست می گردد و گودرز او را می بیند و در شگفت می ماند:

به چشم آمدش هوم با آن کمند | نوان بر لب آب بر مستمند
همان گونه آب را تیره دید | پرستنده را دیدگان خیره دید
به دل گفت کین مرد پرهیزگار | ز دریای خنجست گیرد شکار
نهنگی مگر دمّ ماهی گرفت | به دیدار ازو مانده اندر شگفت [۲۹]

برکه‌ای که در کنار آب دریا پدید آمده باشد، مفهومی است که باز هم در اوستا می آید و با آن آشناییم: در زامیاد یشت کردهٔ ۸ (بندهای ۵۵-۶۴)، در تلاش افراسیاب برای ربودن فرّه، که از دریای فراخکرد آرزوی داشتن آن را می کرد و برای گرفتن آن به دریا جست زد، سه‌بار فرّه از چنگ وی گریخت و از آن، سه آب پدید آمد. اوستا واژهٔ apa. γžāra- را برای آن گریز و سیلان آب می آورد و سه آب را با نامهای haosravå (بند ۵۶)، varəhazdå (بند ۵۹)، awždānva (بند ۶۲) می خواند. apa. γžāra- را می توان آبگیر و آبشار ترجمه کرد و شاید همان آبگیری باشد که از آب دریا «تشکیل شده» است. نخستین از این سه، «ور خسرو» که از دریای فراخکرد پدید آمده است، چنانکه دیدیم در نیایش سیروزه، بند ۹، به همراه آذرگشسب و کیخسرو ستوده شده است. در کردهٔ هفتم زامیاد یشت، در بند ۵۱ نیز فرّه را در بن دریا و در بُن ژرف وَر های آب می بینیم.

بدین ترتیب، با جهانی از پنداشته‌هایی کهن روبروییم که اجزای سازندهٔ بسیاری از ابعاد آنها برای ما مبهم است و چون آنها را به‌خوبی نمی شناسیم، نه می توانیم به‌درستی معانی واژه‌هایی منفرد از آنها را دریابیم و نه داوری کردن دربارهٔ آنها سهل و بی خطر است. این اساطیر کهن مجموعه‌ای از تصوراتی گمشده است

که تنها بخشی از مولفه‌های معنایی سازندهٔ معانی واژه‌های قدیمی آن بر ما روشن است و بخشهای دیگر را از ضمیر خود باز می یابیم و باز می سازیم. نه چیچست ژرفْ آب پهناور اوستایی حوض یا برکه است که افراسیاب در آن پنهان شود، و نه پناه گرفتن یکی از آدمیان میرنده در آب و تیره شدن آب خنجست از تن تاریك او با تصورات امروزی مردم همسازی و هماهنگی دارد. آیا همچنانکه این اساطیر اولین در طی تاریخ تحول طبیعی خود دیگرگونی یافته‌اند، در این زمان نیز از نو، «از ظنّ خود یار آنها می شویم» و بی آنکه بتوانیم به اسرار درونی آنها راه بریم، به شیوهٔ خود، یکبار دیگر آنها را دگرگون می کنیم؟

** پی نوشتها و مآخذ:

۱. فرهنگ فارسی معین
۲. فردوسی. شاهنامه. متن انتقادی، به تصحیح رستم علیف، ج ۵، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۷.
۳. ابراهیم پورداود. یشتها. دو جلد، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۴۷، ج ۲، صص ۲۵۶-۲۵۹.
۴. فردوسی. شاهنامه. متن انتقادی، به تصحیح اسمیرنوا، جلد ۳، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۵، صص ۲۴۱-۲۴۷.
۵. مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران. پارهٔ نخست، چاپ اول، تهران: توس، ۱۳۶۲، ص ۲۳۲.
۶. سیروزهٔ کوچك، بند ۹، و سیروزهٔ بزرگ، بند ۹، به‌ترتیب در
E.B.N. Dhabhar (ed.). *Zand-i Khūrtak Avistāk*. Bombay: Trustees of the Parsee Panchayet Funds and Properties, 1927, pp. 165-66, 176.
۷. سیروزهٔ کوچك، همان کتاب، ص ۱۶۶، س ۱-۳؛ نیز پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۸۵.
۸. شاهنامه، ج ۵، صص ۳۰۵-۳۰۶.
۹. همان، ص ۲۴۸.
۱۰. همان، ص ۲۵۲.
۱۱. همان، ص ۲۸۸.
۱۲. همان، ص ۳۳۵.
۱۳. همان، ص ۳۵۴.
۱۴. همان، صص ۳۶۵-۳۶۶.
۱۵. کتایون مزداپور. «غمگساری یا برگردانی از پازند اوغمدچا». چیستا. سال پنجم، شمارهٔ سوم، آبان ۱۳۶۶، ص ۲۱۵ (بند ۶۱ اوگمدچا).

16. B.N. Dhabhar. *Pahlavi yasna and Vispered.* Bombay: Trustees of The pasri Punchayet Funds and Properties, 1949, pp. 79-80.

نشانهٔ [ ] برای واژه‌های پهلوی افزوده به متن اوستا و نشانهٔ ( ) برای واژه‌های افزوده در ترجمه فارسی است.
واژهٔ درون (= drōn، اوستا: draonah = نصیب، بهره، دارایی) در اینجا بخشی از گوسفند قربانی است که به ایزد هوم اختصاص می یابد. نگاه کنید به: احمد تفضلی (مترجم). مینوی خرد. چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۴، صص۱۱۳-۱۱۴؛ در این بند [illegible] قید نیست و [illegible] حرف نویسی [illegible] اوستایی است.

۱۷. واژهٔ پرنوشت در برگردان gloss برگزیده شد. از آقای حسین داوری آشتیانی به مناسبت پیشنهاد کردن این واژه سپاسگزارم.

18. *Pahlavi Yasna.* (Glossary), p. 54.

۱۹. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۴.

۲۰. ابراهیم پورداود. یسنا. ج۱، چاپ دوم، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۰، ص ۱۸۰.

۲۱. شاهنامه، ج۵، صص۳۶۶-۳۶۹.

۲۲. بند هش ایرانی، دستنویس ت‌د۲ ($= TD_2$)، بخش نخست، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، شمارهٔ ۵۴، به کوشش ماهیار نوّابی و دیگران، شیراز: مؤسسهٔ آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۷، ص ۲۰، س۷.

۲۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۵.

۲۴. مثلاً، تیریشت، بند۳۳ (یشت‌ها، ج ۱، ص۳۵۷)؛ کتایون مزداپور. «تحلیلی بر اسطورهٔ باران کرداری». چیستا. شمارهٔ۸، فروردین ۱۳۶۶، سال چهارم، ص ۵۸۳.
A.B. Keith. *The Religion and Philosophy of the Veda and Upanishads.* Delhi.: Motilal Banarsidass, 1976 (second Indian Press), vol. I, P. 168.

۲۵. بندهش، ص ۸۱، س۱۲ (با استفاده از ترجمهٔ آقای دکتر مهرداد بهار که سالهاست زیر چاپ مانده است).

۲۶. ابوعلی محمد بن محمّدبن بلعمی. تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری. به تصحیح محمدتقی بهار «ملك الشعراء»، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران: کتابفروشی زوّار، ۱۳۵۳، ص۶۱۶.

۲۷. مجمل التواریخ و القصص، (تألیف سال ۵۲۰ هجری)، به تصحیح ملك الشعراء بهار، طهران: کلالهٔ خاور، ۱۳۱۸، صص۴۹-۵۰.

۲۸. ابومنصور عبدالملك بن محمدّ بن اسمعیل الثعالبی. شاهنامهٔ ثعالبی، در شرح احوال سلاطین ایران (ترجمه شده از کتاب غرر اخبار ملوك الفرس). ترجمه محمود هدایت، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۲۸، ص۱۰۶.

۲۹. شاهنامه، ج۵، ص۳۶۹.